

# فلسفه و طیفی مداریم

## طرح یک فلسفه میان فرهنگی

اراده فهمیدن و میل فهمیده شدن با هم مرتبط بوده و دورویه یک سکه هرمنوتیک را تشکیل می دهند در چنانچه که همه چیز تحت الشعاع خصلت فهمیده شدن است. اساساً ادبگری و طرف مقابل به عنوان فرد دارای حق لحاظ نشده و جدی گرفته نخواهد شد. بدین صورت مبتلمان و انسان شناسان تلاش بسیاری برای فراگیری زبان‌هایی نظیر چینی یا سنسکریت از خود نشان می‌دادند تا به این دلیل که مردم بیگانه را درک کنند، بلکه بیشتر به این خاطر که توسط زبان بیشتر درک شوند البته در فهمیدن دیگری نمی‌توان کمالاً از دور هرمنوتیکی اجتناب کرد، همچنین نباید چنان گرفتار آن شد گویی که شخص زندگی آن است. فلسفه میان فرهنگی از سه الگوی هرمنوتیکی زیر الگوی سوم را تأیید می‌کند:

۱- الگوی هویت خودشناسی و فهم خودی از فرهنگ فلسفه با دین رابطه مشابه یک پارافهم انحصاری اتخاذ می‌کند و معنایی بسیار مستگیرانه به رویکرد صحیح پدیدارشناسانه‌ای اعطا می‌کند که ناشناخته باید در قالب شناخته شده فهم شود. این نوع هرمنوتیک توسط فلسفه‌های خیالی و پنداری در یک همسان‌نگاری کامل رهبری می‌شود و در معنایی کار بردی این گونه است که تنها یک بودایی می‌تواند یک بودایی را، یک مسیحی یک مسیحی دیگری را، یک افلاطونی یک افلاطونی را و یک هگلی یک هگلی دیگر را بفهمد. اما به خاطر این که افلاطون وجود ندارد این هرمنوتیک خود را به ورطه پوچی و بیراه می‌افکند.

۲- هرمنوتیک تمایز کامل و تفاوت‌ها را مطلق می‌داند و در خیال عدم همسان‌گرایی کلی است؛ در حالی که خیال همسان‌نگاری کامل، مفاهیم میان فرهنگی را شوشی می‌پندارد. ایده عدم همسان‌نگاری کامل نیز فهم متقابل را غیر ممکن تلقی می‌کند.

۳- هرمنوتیک تمثیلی که از سوی فلسفه میسان فرهنگی توصیه می‌شود تقلیل‌گرا نیست و از هر دو ایده‌های مطرح شده فاصله می‌گیرد. این الگو بنابه دلایل متعدد از ورای تداخل‌ها و اشتراکات موجود حرکت می‌کند زیرا اساساً تنها با وجود آن‌ها ترجمه و ارتباط مسیر می‌شود. این اشتراکات و همپوشانی‌ها می‌توانند از قدر و زیست‌شناسانه انسان‌شناسانه تا قلمروهای سیاسی-فلسفی ادامه یابند و دیگر بودن دیگری، بدون فروگذاشتن و صرف‌نظر کردن از او مسیر خواهد شد. تمایل شدید به هویت‌گرایی مدولیت و تیر فریضه نیرومند تفاوت در پسمانداریت در این صورت کار آمدی خود را از دست می‌دهند و تنها اشتراکات هستند که امکان تفسیر متقابل می‌یابند.

این مشترکات فراتر از هر نوع هستی‌شناسانه کردن آن‌ها، تشکیل همپوشانی‌هایی را می‌دهند که می‌تواند در یک مبنای تجربی قرار گیرد. دین‌های درستی می‌گویند: «اگر تظاهرات زندگی کاملاً بیگانه از هم بودند در آن صورت تفسیر و تعبیر غیر ممکن می‌بود و اگر چیزی در آن‌ها بیگانه نمی‌بود از سوی به تفسیر و تعبیر نبود». علاوه بر این هرمنوتیک تمثیلی معتقد است که آدمی آن چه را که هنوز نیست ولی می‌تواند وجود و یا خواهد شد نیز می‌فهمد و می‌تواند بفهمد. مفاهیم در پرتو روحیه هرمنوتیک تمثیلی، امراری به مفاهیم به معنای قانع کردن و متعاضد کردن طرف مقابل را ندارد بلکه آن تفاهمی مدنظر است که ما ضرورتاً از قبل اراده نکرده‌ایم و در صورت لزوم بتوان از آن غنیمت‌بخشی کرد.

مرزهای بیرونی هر نوع هرمنوتیک از جمله مرزهای هرمنوتیک پدیدارشناسانه همان‌جا است که مرزهای موجودیت و هویت ما شکل می‌گیرند. تمام تلاش‌ها برای مفاهیم به طور مشابهی نوعی پیش فرض برای آن چه که باید فهم شود نیز هست. اما سوازه امکان ایجادش وجود ندارد زیرا تنها خلأوند قادر است که موجودی را به صورت خود خلق کند. موضوع هرمنوتیک در هرمنوتیک تمثیلی، موضوعی جدایی‌ناپذیر است که از نظر گام میان فرهنگی می‌تواند به طور فرسکانی نگریسته شود. چنین موضوع هرمنوتیکی به عنوان یک عمل میانجی و واسطه، هیچ گونه زبان مخصوصی را به عنوان زبان

رام ادھر مال وجود یک فرهنگ خالص و ناب خودی، دقیقاً به اندازه وجود یک فرهنگ خالص و ناب دیگری امکان پذیر نیست و این موضوع درباره فلسفه نیز صدق می‌کند. در هم تنیدگی و پیچیدگی‌های فرهنگ‌ها، تمودها و ظهورات گوناگونی داشته و سابقه تاریخی آن را می‌توان تقریباً تا بی انتها در گذشته پیگیری کرد. واژه فرهنگ بر خلاف آن که بعضاً واجد معانی ابهام آمیز است، بیانگر چارچوبی برای جهت‌یابی نظری و عملی است. یکی از وظایف اصلی فرهنگ، شکل دادن یک شیوه و یژه دائمی از زندگی، در تعامل انسان با طبیعت و فرهنگ‌های دیگر است. فلسفه، فرآورده فرهنگ است و هر فرهنگی نیز در درون خود حاوی فلسفه است. حتی که ممکن است حتی در قالبی شعری یا اسطوره‌ای مستتر باشد.

طرح میان فرهنگی فلسفه ورزی، امتیازی برای این یا آن فلسفه قائل نیست، بلکه منادی میانجی‌گری و وساطت بین بهترین اجزاء هر یک از فلسفه‌ها و تعمیم یک فلسفه کلی و جهانی است. می‌توان به این پرسش که منشاء فلسفه چیست در ابتدا این پاسخ را داد که فلسفه بخشی از میراث فرهنگی است. این مقاله کوشش می‌کند تا با دو نظر گرفتن این نکات، ماهیت فلسفه میان فرهنگی را آشکار سازد.

### هرمنوتیک تمثیلی میان فرهنگی

امروزه ارتباط میان فرهنگ‌ها، فلسفه‌ها، مذاهب گوناگون و جهان‌بینی‌های سیاسی نسبت به گذشته کاملاً متفاوت شده است. مورد خطاب واقع شدن آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین توسط اروپا و بالکنس، با وضعیت ویژه‌ای مشخص می‌شود که در آن قاره‌های غیر اروپایی با دیدگاه‌ها و نظرات خودشان در گفتگو شرکت می‌کنند.

این نوع جدید ارتباط با یک دیالکتیک هرمنوتیکی چهار وجهی مشخص می‌شود: وجه اول آن، حرکت و فهم اروپا توسط خود اروپا است. اروپا علی‌رغم عدم اتفاق نظر درونی و متاثر از عوامل غیر فلسفی، خود را به شکلی متحد و یکپارچه به غیر اروپاییان معرفی کرده است. صورت دوم، مسئله درک اروپاییان از فرهنگ ادیان و فلسفه‌های غیر اروپایی است. نهادینه شدن حوزه‌های علمی مطالعات شرقی‌شناسی و فلسفه‌های فرهنگی، شامدی بر این مدعا است. صورت سوم این که حوزه‌های فرهنگی غیر اروپایی که اکنون پایه عرصه وجود نهادینه‌های خود را دارند و در این بین از دیگران تمییز نمی‌کنند و چهارم، درک شدن اروپاییان از سوی فرهنگ‌های غیر اروپایی است. در این حالت این مسوئال مطرح است که کدامیک از طرفین، چرا و چگونه طرف مقابل را به بهترین وجهی درک می‌کند؟ شاید این برای اروپاییان غیر منتظره باشد که امروزه خود اروپائیان به موضوعی قابل تفسیر تبدیل شده است.

بنابراین وضعیت هرمنوتیکی موجوده نیازمند یک فلسفه هرمنوتیک ویژه است که با روشن‌بینی و مسعه صدر کافی از یکسو، پیوندهای درون یک سنت را پذیرفته و از سوی دیگر دیدگاه‌های خود را نیز لبراز کند. فلسفه هرمنوتیک با گرایش میان فرهنگی باید پاسخ‌گویی نیل‌ناز وجود فلسفه‌های است که بر آن، نه فقط جهشی که با آن مواجه هستیم بلکه مفاهیم شیوه‌ها، نظریه‌ها و ادراکاتی که ما آن را در این مسیر توجیه می‌دهیم، بتواند از نظر تاریخی بیانگر ویژگی‌های پیشینی غیر قابل تفسیر باشد. هرمنوتیکی که مدل هویت را به یک جایگاه «پارادایماتیک» ارتقاء می‌دهد تنها فرک خود را در تلاش برای فهم دیگری متعاضد می‌کند. این هرمنوتیک می‌کوشد تا دیگری را در چهره خود آن چنان اصلاح کند تا غیر خودی نیز بتواند پرواکی از خود لو شود.

آن‌ها که حقیقت را به طور انحصاری و سنت خود را حقیقی می‌دانند، هر یک از تعلق میان فرهنگی را به مخاطره می‌افکنند. زیرا مفاهیم بر طبق این الگو همواره تمام یا نوعی خشونت است. بنابراین مبرام و فاعله هرمنوتیک فرهنگی این چنین است.

اصولی و ملخوری قبول ندارد و به طور مداوم با این خودآگاهی تمام است که هر موضوعی می‌تواند به جای موضوع دیگر قرار بگیرد. رویکرد فراگیر موضوع هرمنوتیک به مابین امکان را می‌دهد که تمامی مواضع از جمله دیدگاه را خود بپذیریم و تسلیم و

سعه صدر کافی از خود نشان دهیم.

آن چه فلسفه میان فرهنگی

نیست

اول این که فلسفه

میان فرهنگی



نام هیچ توافق نامه

خاص فلسفی - چه

اروپایی و چه غیر اروپایی - نیست

دوم این که علی‌رغم وابستگی مکانی

کانون‌های سنت‌های گوناگون فلسفی (خاستگاه‌های

فلسفه) فلسفه میان فرهنگی در عین وابستگی به مکان،

فرامگنایی است. سوم این که فلسفه میان فرهنگی یک تقاطع

و ملامت‌های از - سنت‌های گوناگون فلسفی نیست که بتوان آن

را در تاریخ فلسفه و در کتب گوناگون بازیافت. چهارم این که

فلسفه میان فرهنگی، صرف یک نزاع و تجرد که توسط منطق

صوری چارچوب‌بندی و ثابت شده باشد نیست و همین‌طور

پنجم این که فلسفه میان فرهنگی تنها یک واکنش یا ساختار

کمکی در عرصه پلورالیسم و تکثرگرایی بالقول فلسفی در یافت

جهتی فرهنگ‌های زمان ما نیست. به عبارت دیگر فلسفه میان

فرهنگی نباید از سر ضرورت به یک ساختار سیاسی محض

تقلیل داده شود.

ششم این که فلسفه میان فرهنگی محلی برای زیبایی‌شناسی

و اظهار تمایلات شاعرانه و رمانتیک به غیر اروپاییان نیست بلکه

هدف آن ارتباط و مفاهیم بین فرهنگ‌ها و به نحوی به مراتب

جدی‌تر و حساس‌تر از این است. هفتم این که فلسفه میان

فرهنگی برای توجیه حساسیتها و گرفتن فرامتن است که در

آن کسی چیزی را که گم کرده و یا نمانده است بیابد زیرا

با این رویکرد و تعصب و عدم شناخت بود که زمانی سخن از

فلسفه اروپایی و فلسفه و خردگام جایی در میان بود و در نهایت

این که فلسفه میان فرهنگی هر چند که مورد تأیید و حمایت

پسامدرنیته نیز باشد ولی زیر مجموعه آن نیست.

نهم این که فلسفه میان فرهنگی، فلسفه فرافرهنگی، بدین نحو

که این واژه است. لره به نقطه‌ای ثابت که بیرون یا برای سنت‌های

گوناگون فلسفی باشد. حدیث و و این همان دلیلی است که ما

بر اساس آن پیشنهاد «میان» را به پیشنهاد «جورا» و جمله ترجیح

دادیم. به علاوه پیشنهاد «جورا» پیش از این به طور مناقشه‌آمیزی

مورد است. نتانده قرار گرفته است و بارها در فلسفه و کلیات مورد

فلسفه و طیفی مداریم

سوء استفاده قرار گرفته است در صورتی که پیشوند «میان» اشاری به یک فضای میانه قابل تجربه و مشاهدای است که تقریباً به معنای وینکنشتاین «شبهات خانوادگی» به طور تمثیلی بسط یافته است. به نظر من تنها معنی پیشنهاد «میان» که مطابق با جهت گیری فلسفه میان فرهنگی است و حق مطلب را ادا می کند مربوط به رویکردی است که آن پیشروند رانه در بیرون فرهنگها یا



فلسفهها بلکه در درون و همراه آن‌ها قرار می‌دهد و می‌توان نوعی شبهات خنثی‌کننده بین این موضوع و «تحویلی استعلایی» در فلسفه هومسرل یافته رویکردی که بیشتر به توگرایی

دینی می‌ماند  
**فلسفه میان فرهنگی چیست؟**  
 در وهله اول فلسفه میان فرهنگی، نمایانگر یک رویکرد ذهنی و فلسفی است که تمام اشکال و تاثیرات فرهنگی ویژه را در یک «حکمت خالده» نظیر مایه‌های همراهی می‌کند و منبع آن است که آن‌ها خودشان را مطلق‌انگاری نمایند. فلسفه میان فرهنگی از منظر روش شناسانه، شیوه‌ای را اتخاذ می‌کند که هیچ گونه نظام مفهومی را بدون علت به دیگری ترجیح نمی‌دهد و به دنبال هماهنگ کردن مفاهیم می‌باشد و در این مسیر می‌تواند ذاتاً در گفتگویی آزاد مشارکت کند.

این عقیده که فلسفه میان فرهنگی، ساختار شکن مفاهیم حقیقت، فرهنگ، دین و فلسفه است حاصل از یک هراس و سوسطن خودساخته است و آن چه که این سوسطن آشکار می‌کند، نشانگر یک برخورد به همراه یک ادعا است. برخورد است زیرا به خاطر تقلت و غرور در یک صفت زمان طولانی به فرهنگ‌های فلسفه بی‌توجهی شده و آن فرهنگ‌ها به خاطر چهل و غرور و عوامل گوناگون غیر فلسفی مورد سوسطنی و سلب و قطع شده‌اند. در قلمرو کنونی جهان فلسفه، طلب حقوق برابر می‌کنند. همچنین یک ادعا است زیرا فلسفه‌ها و فرهنگ‌های غیر اروپایی می‌خواهند برای هر مسئله راه حل ویژه خود را عرضه کنند.

نتیجه این می‌شود که فلسفه میان فرهنگی فرایندی جهانی‌بخش را شکل می‌دهد البته این راهی بخشی به معنای درون اروپایی عصر روشنگری نیست، بلکه مقصود رها شدن اندیشه غیر اروپایی و قرار اروپایی از اشکال یک جهانی‌ای است که در طول سدها بلکه هزاران سال گذشته در فرهنگ‌های اروپایی شکل گرفته است. همچنین فلسفه میان فرهنگی ضرورت سامان

بخشی و مفهوم‌سازی مجدد تاریخ فلسفه را به لحاظ ساختاری می‌پذیرد. کلیت عقلانیت فلسفی در سنت‌های گوناگون فلسفی خود را بروز می‌دهد و در عین حال از آن‌ها قسرو می‌کند. می‌توان گفت که فلسفه میان فرهنگی، مفهومی از فلسفه است که «حکمت خالده» را در پس جاری از زنده فرهنگ‌ها و زبان‌ها در حضوری همه جانبه و فراگیر، ملموس و قابل دسترسی می‌تواند بنابرین فلسفه میان فرهنگی مانع از گرایش فلسفه‌ها در فرهنگ‌ها ادیان و نگرش‌های سیاسی گوناگون در جهت بسط و توسعه جهانی می‌شود و یکبار چگی سخت افزاری غالب تکنولوژی اروپایی نباید مجاز باشد تا سلامت تنوع فرهنگی را از بین ببرد. البته غریب‌سازی به خودی خود بربر با اروپایی سازی نیست. گویی تقریباً می‌خواهند از اسطوره کلیت اروپایی شده سخن بگویند.

در غیاب یک نقطه کیمیاگانه قابل قبول، فلسفه میان فرهنگی در گام بعدی با فلسفه‌ها و فرهنگ‌های گوناگون به سوی یک فلسفه حقیقی می‌رود. در فلسفه میان فرهنگی ماهیت فلسفه بیشتر معطوف به سوالات مطرح شده از سوی فلسفه‌ها است تا پاسخ آن‌ها و این عمل رانه فقط از راه میان فرهنگی، بلکه درون فرهنگی نیز صورت می‌دهد. سخن گفتن از یک فلسفه اروپایی، هندی یا چینی در یک شیوه واحد، حالتی از تقلیل‌گرایی را ایمنال سازی می‌کند و چیزی از کل را در بر می‌گیرد. بنابرین فلسفه میان فرهنگی در پی آن است که فلسفه را به امری ماورای تمرکز تک فرهنگی آن تبدیل کند.

فلسفه میان فرهنگی شرایطی برای ضابطه‌مند کردن فلسفه تطبیقی است. زیرا فلسفه تطبیقی در حالتی جدا و موازی از فلسفه میان فرهنگی قرار می‌گیرد و مدلی از فلسفه را ارائه می‌کند که مفهوم فلسفه را به طور عام قابل کاربرد تلقی می‌کند و در عین حال چندگانه‌ی مراکز و خاستگاه‌های فلسفه را به رسمیت می‌شناسد. همچنین ماهیت تاریخی عمل در تاریخ نگاری فلسفی را نمایان می‌کند که چگونه تمام فلسفه‌های غیر اروپایی، ناکنون تنها از منظر فلسفه اروپایی بررسی شده‌اند. نیز نشان دادن رانه این امر که گفتگو، ممکن و مشروع است یکی از اهداف فلسفه میان فرهنگی است و این که نوعی شرق شناسی وجود دارد در حالی که چیزی به نام غرب شناسی وجود ندارد یک امکان تاریخی است.

فلسفه میان فرهنگی افسق چهارگانه‌ای را متصور است: فلسفی، الهیاتی، سیاسی و تعلیم و تربیتی. به طوری که تعریف یک صفت خاص از طریق حقیقت فلسفی را نادرست می‌داند. از منظر دینی، «بین‌الادیانی» نام دیگری برای میان فرهنگی است. زیرا یک «دین خالده» نیز به گونه‌های متفاوت الهیاتی ظاهر می‌شود. «بین‌الادیانی» خود یک دین نیست که انسان بتواند بدان بگردد، بلکه موضوع و رفتاری است که ما را منعطف و پذیرا می‌کند. همچنین به ما کمک می‌کند تا در برابر سوسه‌ها و تضایلات پنهان‌گرایی مستحکم بایستیم. میان فرهنگی از منظر سیاسی، نام دیگری بر اعتقاد به کثرت‌گرایی، مردم‌سالاری و جمهوری خواهی است. یعنی اعتقاداتی که حقیقت سیاسی را انحصار آرد به هیچ گروه طبقه یا حزب خاص قرار نمی‌دهد. دیدگاه تعلیم و تربیتی که از یک وجه نظر، مهم‌ترین و حسنی‌ترین است. عملاً می‌کوشد تا دیدگاهها و نظرات همه رویکردها پیشین را در خانواده و جامعه از کودکی گسترانده تا دانشگاه و در تفکر و عمل بیاموزد و آموزش دهد. تحلیل‌های هارنست کاسیرر «از صورت‌های نمادین، لطافت و سازگاری لازم را در اختیار فلسفه میان فرهنگی می‌گذارد و بدین نحو آن را از خطر افتادن در دام دروغت متنوعی و یک چاقبه ایدمهای پویا و ساختارهای فلسفه‌ها، ادیان و فرهنگ‌ها محفوظ نگاه می‌دارد.

**تکالیف فلسفه میان فرهنگی**  
 دیدگاه میان فرهنگی بر این باور است که هیچ گونه حق مطلق برای یکی از فرهنگ‌ها وجود ندارد، مگر این که بر مبنای یک پیش‌دوری نابخرقه برای یک مکان، زمان، زبان، دین یا فلسفه خاص امتیاز قائل شویم. همچنین توضیحات و از ما و محتوای فلسفه میان فرهنگی، نشان دهنده که خود تاریخ فلسفه گنجینه‌ای از تفاسیر گوناگون است. بنابرین تاریخ فلسفه نوعی هرمنوتیک خواهد بود. لذا نتیجه گرفته می‌شود که یک قاعده سحرز و خلل‌ناپذیر که در بنو امر و بنا به تعریفه مقرر شده باشد نمی‌تواند برای فلسفه یا فرهنگ وجود داشته باشد. کسی که اصطلاح فلسفه میان فرهنگی را به این دلیل که آن را فاقد وجه مشخصه دقیق می‌داند، نارسا می‌داند باید متوجه باشد که در شناسایی فرهنگ‌ها، فلسفه‌ها، ادیان و جهان بینی‌های سیاسی، همواره وجود قدر مسلمی از وابستگی به سنت و آرای شخصی غیر قابل انکار است. اگر کسی از آرای فلسفی انتظار مقبولیت

عمومی و یا وحدت نظر داشته باشد، باز غیر قابل تحملی را بردوش آن‌ها می‌گذارد. همچنین در برخورد و مبارزه آرای فلسفی نیز به خدمت گرفتن و نشر عمومی آن فلسفه می‌تواند نقشی بزرگ و گاه تعیین کننده را بازی کند.

همواره هدف تمام الگوهای عرفی-اخلاقی و سیاسی، اصلاح و بهبود رابطه انسان با انسان و انسان با طبیعت بوده و هست. حال پرسش دلمی این خواهد بود که آیا برای این اصلاح و بهبود نظر، تغییرات خارجی، نهایتاً نمایانگر شروط لازم - و نه شرط ضروری - هستند؟ هر چند واضح است که جهانی سازی کنونی آموزش تکنیکی، نوعی جهانی کردن سخت‌افزاری روابط انسانی است. لذا حمایت نرم افزاری عرفی-اخلاقی فرهنگ یا پای‌انگاز در پشت سر گرفته است و احتمالاً این امر دلیلی برای جنب و جوش گسترده در عرصه پیوند اخلاق یا دیگر علوم است. گرایش میان فرهنگی که به اثر متقابل پیوسته بیرونی و درونی طبیعت انسان معتقد است، از رانه هر گونه تصویر یک جاقبه و معیوب و ناقص از انسان گریزان است. چنین دیدگاهی بدون هراس از سرسریدن خود به دیگری و یا کوشش برای مغتوب خود کردن دیگری، راه میانجی میان فرهنگی تشریحی را میسر می‌سازد. لویناس (Levinas) می‌نویسد فلسفه غرب با تشریح و واضح کردن دیگری در هم می‌ریزد و در این اثنا دیگری که خود را به عنوان یک وجود پویا می‌کند دیگر گونه بودن خود را از دست می‌دهد. فلسفه از همان بدو پیدایش حملو و حست از دیگری که دیگر گونه پمانه است، پستی معلو از یک الگوی بی‌درمان است.

میرچا الیاده (Mircea Eliade) سؤالی جذاب توجه را مطرح کرده است: چگونه ممکن بوده که خرد آسیایی، به همان صورتی که فرهنگ یونانی-ایتالیایی در رنسانس اولیه بدان دست یافته موفق نشده است در اروپا یا پانگردد. الیاده از یک رنسانس ناموفق دوم سخن می‌گوید و منظور او کشف زبان مانسکریت بود. پادشاهان و بودیسم در اواخر قرن هجدهم و نوزدهم در اروپا است. به نظر الیاده علت اصلی ناکامی رنسانس دوم این بوده است که این بار برخلاف رنسانس اول، بافته و پژوهش‌ها در میان خاورشناسان باقی ماند و به ندرت از سوی فیلسوفان منحصم دین شناسان، ادیبان، هنرمندان و مورخین، مگر به صورت‌های ایمنال شده رومنتیکی خردآسیایی، مورد توجه قرار گرفته. اگر امروز در «عصر جهان شلم» در سایه آموزش و ابزار تکنولوژیک و گفتگو و تلاقی مجدد فرهنگ‌ها در آستانه یک رنسانس مسوم قرار گرفته باشیم - که شواهد گواه آن است - بی‌گمان این بار در سایه خدمات خاورشناسان نبوده بلکه حاصل حضور چشم گیر و تریخی فرهنگ‌های غیر اروپایی در وضعیت جهانی شدن عصر ما است.

اگر رنسانس مسوم قرین موفقیت شود، بنا به مصادیق روح میان فرهنگی، بر ماست که حق مطلب را از ما در ارتباط با خاستگاه و موطن خود ادا کنیم. به امید آن که دیدگاه میان فرهنگی یاور ما باشد. دیدگاه میان فرهنگی، هرگز متکرر وجود مراکز نیست بلکه این دیدگاه صرفاً مراکزگرایی را مرده می‌داند. هر فرهنگی چه آسیایی، اروپایی، آفریقایی و یا آمریکایی لاتین، اگر امروز قطعاً در محدوده سنت خویش در حرکت باشد محکوم به «سنت‌های شن» است. فلسفه میان فرهنگی یک گرایش نوین و سیاسی است که در پی تولید اندیشه فلسفی از دیدگاه میان فرهنگی است. نظریه فلسفه میان فرهنگی که در این جا عرضه شد تصویری دارد و آن یک فلسفه همیشه پویا و شونده عقلانیت فلسفی جهانی، ادغام شده اما بی‌مکان است. این امر بیشتر به تمویض پارادایم شبهات دارد و فرصتی به دست می‌دهد تا رشته‌های نظری و عملی فلسفه را از دیدگاه میان فرهنگی جست‌وجو کرده، آموزش داد. موضوع مطرح شده، یک تاریخ نگاری جدید فلسفی است. شتر در نوشته خود تحت عنوان «انسان در عصر جهان تامل» از فلسفه «جهان وطنی» سخن گفته و می‌نویسد: «همه خردمندان ملی دعوت شده‌اند تا درباره همه مسائل ناب فرهنگی، یکدیگر را البته بدون امکان جایگزینی، کامل کنند».

پیش از آموزش هر زبان و در هر بخش علمی، باید آموزش فرهنگ میان فرهنگی را سرلوحه خود قرار داد تا باستر لازم برای امکان تبادل نظر فلسفی در فضایی مشحون از تحمل و انعطاف و احترام متقابل ایجاد شود. فلسفه تطبیقی بدون گرایش فلسفی میان فرهنگی نابینا است و فلسفه میان فرهنگی بدون فلسفه تطبیقی فاقد استحکام و این در حالی است که هر دوی آن‌ها به هم تعلق دارند.

ترجمه: پریش کوششی  
 منبع:  
<http://them.polylog.org/1/fmi-en.htm>

